

## گلوبالیزیشن یا جهانی سازی فقر

چند سال پیش در قفسه بندی هر مغازه خواروبار فروشی در آرژانتین بازی برای بچه ها وجود داشت بنام (Deuda Eterna) یا “بدهی ابدی.” سوتیتر این بازی چنین بود “چه کسی می تواند صندوق بین المللی پول (IMF) را شکست دهد.”

این بازی تقریباً شبیه مونوپولی است ولی به عکس مونوپولی که هر بازیکن سعی بر این دارد که ثروت بیشتری انباشته کند در این بازی هر بازیکن سعی بر این دارد که بدهی کمتری به صندوق بین المللی پول به بار آورد تا بتواند به حیات خود ادامه دهد. صفحه بازی به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم شده است.

در بخش جنوبی خانه های مختلفی وجود دارد که در هر یک از آنها نام یکی از “پایه مواد” ها (Commodities) مانند پنبه، شکر، نفت و غیره نوشته شده است.

بین این خانه ها خانه هائی دیگر وجود دارند مانند فرار سرمایه، کودتا و غیره که در صورت قرار گرفتن مهره بازیکن نگون بخت در این خانه ها وی مقداری از اموال و دارائی خود را از دست می دهد.

در قسمت شمالی صفحه صناعی که مربوط به “پایه مواد” ها هستند قرار گرفته اند. هر بار که بازیکن از خانه شروع می گذرد باید بخشی از بدهی خود را به IMF بپردازد و اگر پول نداشته باشد می تواند قرض کند. کارتهائی نیز مانند مونوپولی وجود دارد که بازیکن به حکم قرعه ممکن است مجبور شود بخشی از دارائی خود را به حراج بگذارد اما ممکن است خوش اقبال باشد و ۱۰,۰۰۰ دلار وام به او تعلق گیرد. پس از کسر هزینه ها و حق مشاوره و هزار نوع خرج و مخارج دیگر بازیکن از بابت این ده هزار دلار وام ۵۰ دلار نقد دستش را می گیرد. نتیجه این بازی هم همیشه این است که همه بازیکنان جز یک تن بدلیل شرایط وامهای صندوق بین المللی پول آنقدر در بحران بدهی دست و پا می زدند تا سرانجام غرق شوند. در این میان IMF پول خود را با اضافه بهره و بخشی از دارائی های کشور وام گیرنده پس می گیرد.

“بدهی ابدی” انعکاسی است از واقعیتی که در آرژانتین رخ داد که منجر به بحران سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در آن کشور گردید. با بر سر کار آمدن بوش اول و فشار IMF وام های بزرگ اما مشروطی به آرژانتین اعطا شد. پروژه خصوصی سازی که همیشه در کشورهای در حال توسعه با فساد کم نظیری همراه است نقدینگی دولت را بالا برد در حالیکه کارگران فوج فوج اخراج می شدند.

واردات ارزان همانند سیلی خروشان راه بدون کشور گشودند و “پزوی” آرژانتین که بطور تصنعی پائین نگاه داشته شده بود راه صادرات به خارج را هموار کرد. همه چیز زیبا و بقول غربی ها مانند گل رز زیبا بود. کورپوریشن های بزرگ هجوم خود را بطور گسترده ای به بازارهای آرژانتین آغاز کردند. وال ستریت در نیویورک سرمست از غرور، آرژانتین را نمونه ای از پیروزی سیاست های نئولیبرال قلمداد می کرد. ۱

تحت رهنمودهای IMF سیر لیبرالیزه کردن اقتصاد آرژانتین با شدت هر چه بیشتر پی گیری شد. در سال ۲۰۰۱، ۹۰ درصد بانکها و ۴۰ درصد صنایع آرژانتین به سرمایه های خارجی تعلق داشتند. در این میان اما حوادثی باعث شد که محاسبات برهم بریزد. بحران “پزو” در مکزیک و پس از آن بحران مالی در کشورهای بیره های آسیا و برزیل و روسیه و ترکیه زنگ خطر را برای سرمایه گذاران در آرژانتین به صدا درآورد. در حالیکه مردم آرژانتین تحت مقررات “کورالیتو” (Corralito) حق نداشتند بیش از هفته ای ۲۵۰ دلار پول نقد از حساب خود برداشت کنند به سرعت برق و باد ۱۰ میلیارد دلار سرمایه به طور اسرار آمیزی از آرژانتین گریخت. ۲ پول آرژانتین لحظه به لحظه سقوط می کرد. در دسامبر ۲۰۰۱ آرژانتین ملتمسانه دست خود را برای کمک ۱/۳ میلیارد دلاری بسمت IMF دراز کرد ولی پاسخ منفی بود. در حالیکه هستی کشور به شرکت های خصوصی که مراکز آنان در خارج از آرژانتین بود فروخته شده بود دولت راه حلی برای سرپا نگاه داشتن کشور نمی یافت. فرودگاهها، پست، راه آهن، بیمه، نفت، برق و آب و فاضلاب شهری همه چیز به فروش رفته بود. اقتصاد دان برجسته آمریکائی، استاد دانشگاه پرینستون و نویسنده نیویورک تایمز “پال کروگمن” (Paul Krugman) در اوج بحران نوشت: “مسئولان صندوق بین المللی پول مانند اطبای قرون وسطی که دائما از بیمار خون می گرفتند در حالیکه بیمار ضعیف تر و نحیف تر می شد آنها نیز مشقت و بدبختی بیشتر را به او (آرژانتین) تجویز می کردند تا آنکه کار به پایان رسید.” ۳

کاهش هزینه های دولت نرخ بیکاری را به حدود ۲۰ درصد رسانید. صف بانکها برای گرفتن پول هر روز طویل تر می شد و صبر عمومی به انتهای خود نزدیک می گردد. اولین نشانه های انفجار در روز چهارشنبه ۱۲ دسامبر (۲۰۰۱) پدید آمد. اعتراضات به طریق قابلمه ای (Cacerolazos) (کوبیدن به دیگ و قابلمه خالی در خیابان) که توسط یک اتحادیه بسیار کوچک ترتیب داده شده بود به سرعت به یک تظاهرات بزرگ تبدیل شد. صدای دیگ و قابلمه در خیابان های بوئنوس آیرس کر کننده بود.

در ۱۸ دسامبر غارت و چپاول سوپرمارکت‌ها بطور انفجاری توسط مردم گرسنه آغاز گردید. تصاویر تلویزیونی این حادثه در سرتاسر جهان موجی از حیرت را برانگیخت. واشنگتن پست طی مقاله‌ای با عنوان “آرژانتین بخودی خود سقوط نکرد” نوشت: همان نیروئی که بازار جنون آمیز سهام شرکت‌های والافن (Hi-Tech) را رقم زد (اشاره به انفجار بازار بورس و سپس سقوط قیمت سهام در سالهای ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱) در آرژانتین نیز دست بکار بود و بالاخره باعث گردید گلوبالیزیشن نقش بی‌ترحم خود را در این کشور بازی کند. “۴ جوزف ستیگ لیتس (Joseph Stiglitz) معاون ارشد سابق بانک جهانی و برنده جایزه نوبل در اقتصاد در سال ۲۰۰۱ می‌باشد. او در سال ۲۰۰۰ از بانک جهانی استعفا نمود و از آن تاریخ لحظه‌ای از انتقاد از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بعنوان اهرم‌هایی که کورپوریشن‌های بزرگ بخصوص آمریکائی از آنها برای غارت کشورهای در حال توسعه استفاده می‌کنند باز نایستاده است. او در مصاحبه‌ای با ایزور لندن ۵ (Observer of London) فشار وارده از سوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را بر کشورهای وام‌گیرنده برای خصوصی‌سازی (Privatization) را رشوه‌سازی (Briberization) می‌خواند چرا که مسئولین کشورهای در حال توسعه از این معاملات سود هنگفتی عایدشان می‌شود. به گفته ستیگ لیتس آنان با گرفتن ۱۰ درصد کمیسیون به حسابهای خود در بانکهای سوئیس هستی و نیستی کشور خود را به شرکتهای خصوصی آمریکائی و اروپائی به ثمن بخش می‌فروشند.

در مرحله بعد از خصوصی‌سازی بنا به دستور IMF و بانک جهانی باید ورود و خروج سرمایه به هر میزان آزاد گردد. ستیگ لیتس می‌گوید در این مرحله پول نقد توسط “معامله‌گران قماری” (Speculators) وارد کشور شده و بر روی املاک و ارز سرمایه‌گذاری می‌شوند. با ظهور اولین علائم زمین‌لرزه اقتصادی چنان هجومی برای فرار سرمایه از سوی این معامله‌گران قماری صورت می‌گیرد که موجودی ارز کشور فلک زده گاه ظرف چند روز و حتی چند ساعت خالی می‌شود.

در این مرحله باز به درخواست IMF برای اینکه دارائی‌های به تاراج رفته کشور باز گردد این صندوق از کشور مزبور می‌خواهد که بهره را به ۳۰، ۵۰ و گاه تا ۸۰ درصد افزایش دهد. این جریان بارها در آمریکای لاتین و نیز در مورد بئرهای آسیا (اندونزی و کره و تایلند) در بحران بزرگ اقتصادی سال ۱۹۹۷ عیناً تکرار شده است. با افزایش نرخ بهره بازار املاک فروریخته، بازار سهام سقوط می‌کند و خزانه دولت به سرعت خالی می‌شود.

در این مرحله فقر و تنگدستی امان مردم را بریده و شورش های خیابانی آغاز می گردد. این قضیه نه تنها در آرژانتین بلکه تقریباً در تمامی کشورهای که مورد هجوم سیاست های نئولیبرال بانک جهانی و صندوق بین المللی پول قرار گرفتند تکرار شد.

سیر گلوبالیزیشن که پانصد سال پیش با کشف آمریکا توسط کریستف کلمب آغاز شده بود و با افت و خیز به حرکت رو به جلوی خود ادامه می داد ناگهان در آغاز دهه ۱۹۹۰ در مرکز طرحهای مدافعین "تجارت آزاد" و بازار آزاد قرار گرفت.

طبق آمار بانک جهانی در سال ۲۰۰۵، از ۱۵۰ اقتصاد برتر جهان ۹۵ مورد متعلق به کورپوریشن هاست و نه کشورها (۶) بطور مثال فروش وال مارت (Wal-Mart) در سال ۲۰۰۵ حدود ۲۸۸ میلیارد دلار در سال بوده است در حالیکه کل تولید ناخالص ملی ایران ۱۶۳ میلیارد دلار برآورد شده است. این قدرت های مافوق تصور اقتصادی بودند که با مناسب دیدن شرایط به سیر جهانی سازی شدت بخشیدند. تحولات اقتصادی مذکور درست همزمان شد با انفجار تکنولوژیک و پیشرفت سرسام آور "تکنولوژی اطلاعات" (IT-Information Technology).

تکنولوژی اطلاعات نه تنها باعث جهش بی سابقه آمریکا و فاصله گرفتن آن از بقیه دنیا شد بلکه اقتصاد حباب گونه و وهم آلود دهه ۱۹۹۰ را نیز به همراه آورد. سه فاکتور یعنی نبودن نیروی معارض در سطح کره زمین پس از فروپاشی شوروی، تحولات تکنولوژیک و نیز رشد بی سابقه اقتصادی در دهه ۱۹۹۰ زمینه را برای سامان دادن رشد تهاجمی جهانی سازی فراهم کرد.

در این فرآیند فرهنگ آمریکائی در برخورد با فرهنگهای دیگر از آنچنان قدرت تبلیغی و سرمایه و تکنولوژی برخوردار است که صدای فرهنگهای دیگر را همچون ناله ای در گلو خفه می کند. فرهنگ "مادونا" و "تام کروز" و "جنیفر انیستون" به همراه لباسهای "گپ" (Gap) و "دیزل" (Diesel) و نیز گروههای موزیک پاپ با تبعات بعدی آن، مثل خشونت و اعتیاد و غیره بعنوان "تجدد جهانی" (Global Modernity) همچون سیل خروشان همه تاروپود جوامع سنتی را در می نوردد. اینکه فرزندان برد پیت و آنجلینا جولی امروز در نامیبیا متولد شده و بریتنی اسپرز موهای سرش را از ته کوتاه کرده نه تنها مورد توجه جوانهای جوامع با فرهنگ مغلوب قرار می گیرد بلکه نشانه ای از ادغام در فرهنگ "جدید جهانی" و "تجدد جهانی" می گردد. براستی این تلاش بی سابقه برای هموژن کردن و یکنواخت سازی فرهنگها توسط فرهنگ آمریکائی چه هدفی را تعقیب می کند؟

نخست خنثی کردن هر گونه مقاومت در برابر سیستم آمریکائی و دوم و مهمتر از آن تسلط فرهنگ مصرف گرای آمریکائی (American Consumerism) در جهت افزایش فروش سیستم کورپوریت. این پروسه در جریان گسترش خود با مقاومت های خشونت باری از سوی جوامع در حال توسعه روبرو می گردد. در گزارش CIA تحت عنوان “روند جهانی تا سال ۲۰۱۵” ۷ می خوانیم: “سیر تکاملی گلوبالیزیشن پرسنگلاخ، با گرفتاریهای مالی مزمن و شکافهای روز افزون اقتصادی (بین جوامع) است. کشورها، مناطق و مردمی که در آنها زندگی می کنند احساس می کنند که از قافله بکلی عقب مانده اند. اقتصادشان از حرکت باز می ایستد، وضعیت سیاسی ناپایداری پیدا می کنند و به از خود بیگانگی فرهنگی دچار می شوند. مجموعه این وضعیت افراط گرایی مذهبی، ایدئولوژیک، قومی و سیاسی و خشونت توأم با آن را رشد و پرورش می دهد.” این تنها CIA و سازمانهای اطلاعاتی آمریکا نیستند که برآوردشان از تأثیرات فاجعه آمیز ادامه سیاستهای جهانی سازی این چنین است. بانک جهانی در گزارشی ۸ می گوید: “گلوبالیزیشن نشان داده است که فقر و نابرابری را افزایش می دهد. بهای سازگار شدن با یک فضای باز (اقتصادی) را انحصاراً فقرا خواهند پرداخت صرف نظر از اینکه این پروسه چقدر به طول انجامد.” این بخش از گزارش قابل توجه کسانی است که درد گلوبالیزیشن را موقت می دانند و معتقدند پس از یک دوران گذار وضع رو به بهبود خواهد گذارد. تکان دهنده تر از اینها گزارش [۱] سازمان ملل است در خصوص گلوبالیزیشن. گزارش می گوید: ۹ “قوانین جدید گلوبالیزیشن و آنان که این نمایش را می نویسند تمرکزشان بر ضمیمه کردن بازارهای جهان است. این امر نیازهای مردم را نادیده می انگارد. این پروسه منجر به متراکم شدن قدرت و به حاشیه راندن ملتها و کشورهای فقیر می شود.” در جریان این تحولات کارگاههای نیمه پیشرفته ای که مایحتاج چندین خانوار را که بطور سنتی بدور هم جمع شده بودند تامین می نمودند قدرت رقابت با اجناس خارجی را که با تولید انبوه و کیفیت بالاتر وارد کشور می شوند از دست داده و یکی پس از دیگری به ورشکستگی کشیده می شوند. محصولات کشاورزی آمریکا و اروپا که با شیوه های مدرن تولید می کردند از یارانه فوق تصوری نیز برخوردارند. تولیدات کشاورزی داخلی در مقابل این محصولات خارجی توان مقاومت را از دست می دهند. کشتزارهای سوخته و کشاورزان از نفس افتاده ماتم زده به نظاره پایان زندگی خویش می نشینند. در غیاب قانون حقوق مخترعین و کاشفین شرکتهای محلی که تا دیروز اجازه داشتند اجناس خارجی را کپی کنند ناگهان سد عظیمی را در برابر خود می یابند. این حقوق که به “حقوق دارائی های هوشمند” (Intellectual Property Right) معروف است نخست شرکتهای داروئی را نشانه می گیرد. داروهای مشابه و ژنریک که گاه با یک دهم قیمت داروهای خارجی تولید می شدند دیگر اجازه تولید نخواهند داشت مگر آنکه حقوق “کاشف

و مخترع” را در آمریکا و یا اروپا بپردازند. قیمت دارو یک شبه سر به آسمان می کشد. در این میان دولتهای محلی که جاده را برای هجوم کورپوریشن ها هموار نموده اند بطور لاینقطع صحبت از افزایش ثروت، بالا رفتن تولید و فزونی گرفتن تولید ناخالص ملی می کنند. می گویند تجارت بیشتر به ثروت بیشتر و مآلا خوشبختی مردم خواهد انجامید. این حقیقتی است که در سیستم اقتصاد لیبرال جای شک و شبهه ندارد. شاید عجیب باشد اگر بگوئیم مطالعات انجام شده این مطلب را تأیید نمی کنند. در آمریکای لاتین در دهه های شصت و هفتاد میلادی یعنی دهه های قبل از انفجار گلوبالیزیشن درآمد سرانه ۷۳ درصد افزایش یافت. اما در دو دهه قبل که شاهد اوج گیری گلوبالیزیشن بوده ایم درآمد سرانه در آمریکای لاتین کمتر از ۶ درصد افزایش پیدا کرد. ۱۰ وضع در خود آمریکا هم چندان بهتر از این نبود. بین سالهای ۱۹۴۷ تا ۱۹۷۳ حقوق مشاغل غیرمدیریتی (که ۸۰ درصد از آمریکائیا را در برمی گیرد) ۸۰ درصد افزایش پیدا کرد. (این افزایش پس از حذف تورم و به عبارت اقتصادی بر مبنای “دلار واقعی” Dollars Real است). از سال ۱۹۷۳ و گسترش ناگهانی تجارت جهانی رشد حقوق ها (بر مبنای دلار واقعی پس از حذف تورم) منهای ۴ درصد بوده است به عبارت دیگر حقوق کارگر آمریکائی نه تنها افزایش پیدا نکرده بلکه کاهش هم داشته است. ۱۱/۶/۳۴ میلیون نفر در آمریکا زیر خط فقر بسر می بردند و گرسنگان و بی خانمان ها در ظرف های آشغال رستورانهای مک دونالد بدنبال دور ریخته غذاهای خورده نشده می گردند. این تعداد تنها ظرف مدت یکسال یعنی از ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۲، ۱/۷ میلیون نفر افزایش یافته است. ۱۲ پس این همه افزایش تجارت و تولید ثروت به کجا رفته است؟

- ثروت بیل گیتس معادل ۱۲۰ میلیون نفر پائین جامعه آمریکا بوده است در حالیکه جمعیت آمریکا در آن سال (۲۰۰۰) ۲۸۳ میلیون نفر برآورد شده است. ۱۳  
- ثروت ۱ درصد بالای جامعه آمریکا از ۹۵ درصد پائین جامعه بیشتر است. ۱۴  
- ثروت ۴۰۰ نفر نخست آمریکا (Forbes ۴۰۰) در سال ۱۹۹۹ در هر ساعت کاری ۲۲۵۰۰۰ دلار افزوده شده است در حالیکه حداقل دستمزد در آمریکا ۱۵/۵ دلار بوده است. ۱۵ - درآمد متوسط کارگر آمریکائی در سال ۱۹۸۰، ۲۸/۹۰۰ دلار و در سال ۲۰۰۰، ۲۸/۵۹۷ دلار (بعد از حذف اثر تورم) بوده است. بعبارت دیگر پس از ۲۰ سال هیاهو و جنجال حول محور رشد اقتصادی درآمد یک کارگر متوسط نه تنها افزایش نداشته بلکه کاهش نیز یافته است. در همین دوران بیست ساله بعد از حذف اثر تورم درآمد مدیران ارشد اجرائی ۱۰۰۰ درصد افزایش یافته است. ۱۶ (از ۱/۳ میلیون دلار در سال به ۱۳ میلیون دلار در سال رسیده است). نه گلوبالیزیشن و لیبرالیزه کردن اقتصاد معجزه ای برای کشورهای در حال رشد به شمار می رود و نه افزایش مبادلات بازرگانی و حجم صادرات و

واردات و مالا تولید ناخالص ملی الزاما به بهتر شدن وضعیت معیشتی مردم آمریکا و رسیدن به عدالت اجتماعی انجامیده است. ایدئولوژی پنهان در پشت این تحول بکلی فارغ از غم محرومین و مردم فقیر است. آقای “جاگدیش باگواتی” (Jagdish Bhagwati) که حسب گفته پایگاه اینترنتی دانشگاه کلمبیا یکی از بزرگترین تنوریسین های تجارت بین المللی است در مجله فارین افرز ( Foreign Affairs) می نویسد: “گیریم که چنین رابطه ای هم وجود داشته باشد. (گلوبالیزیشن منجر به افزایش نابرابریها در جامعه بشری گردیده باشد)، که هنوز ثابت نشده است، این دلیل بر این نمی شود که این قضیه اصولا مهم تلقی شود. فرض کنید “جورج سوروز” (George Soros) (میلیاردر آمریکائی – توضیح از ماست) یک میلیارد دلار بیشتر در آورد و فقرا هیچ چیز اضافه تر عایدشان نشود. بدین ترتیب نابرابری در نیویورک افزایش می یابد. فرض کنیم پنج درصد بالای جامعه در آمدشان بیشتر شود و پنج درصد پائین باز هم در آمدشان کاهش پیدا کند. اصلا ممکن است فقرا متوجه این مسئله هم نشوند و یا اینکه اینگونه به قضیه نگاه کنند که چند نفر دیگر در جامعه برنده لاتاری (بخت آزمائی) شده اند.” ۱۷ اینست ره آورد مروجین گلوبالیزیشن برای فقرا و محرومین. آنان هم فقیرتر می شوند و هم بنا به اعتقاد طراحان گلوبالیزیشن از شعور کافی برای درک این مطلب که بر تیره روزیشان افزوده شده برخوردار نیستند. هر سال ۲۵ میلیون نفر از گرسنگی می میرند، ۸۴۲ میلیون نفر در گرسنگی مزمن بسر می برند و سالیانه ۵ میلیون نفر به این تعداد اضافه می شود. ۱۸ طرفداران تز “بازار آزاد” بدون استثناء از نظرات “آدام اسمیت” (Adam Smith) در نوشته ها و گفته هایشان سود می برند. “اسمیت” در کتاب معروف خود “ثروت ملل” (Wealth of Nations) که در سال ۱۷۷۶ در لندن منتشر گردید و پایه اقتصاد “بازار آزاد” قرار گرفت استدلال می کند که نفع شخصی (Self-Interest) در یک سیستم بازار آزاد رقابت را پدید می آورد. از درون این مکانیزم دستی نامرئی بازار را بطور دائم به حالت تعادل در می آورد. بر این اساس هواداران “بازار آزاد” شدیداً به کوچکتر کردن دولت و عدم دخالت دولت در امور اقتصادی جامعه پای می فشرند. “اسمیت” از زارعین و صنعتگران کوچکی صحبت می کند که برای امرار معاش خود و خانواده شان سعی بر این دارند که به بهترین قیمت محصول خود را در بازار به فروش برسانند.

پایه و اساس بحث آدام اسمیت و بازار آزاد آنگونه که او پیشنهاد می کرد این بود که در یک بازار بزرگ خریداران و فروشندگان هر یک به تنهایی آنقدر کوچک هستند که نمی توانند بر سرنوشت بازار تاثیر بگذارند. به اعتقاد او اساسی ترین اصل این بازار گستردگی رقابت در بین عرضه کنندگان است و بدرستی اعتقاد داشت که در این صورت تصمیم یک خریدار و یا یک فروشنده (در گران کردن یا

ارزان کردن یک کالا) آن قدر در مقابل حجم کلی معاملاتی که در جامعه صورت می‌گیرد ناچیز است که اگر هم بخواهند، نمی‌توانند بر روند بازار تاثیر بگذارند. بنابراین در مدل اسمیت (متفاوت از اقتصاد کنترل شده و مدل سوسیالیستی دولتی) بازار کنترل نمی‌شود و همه چیز بطور طبیعی در متن جامعه پیش می‌رود. دیوید کورتن (David Korten) اقتصاددان آمریکایی نکته بدیع و جالبی را در کتاب “دنیای پسا-کورپوریت” (The Post-Corporate World) در ارتباط با اقتصاد بازار آزاد و مدل آدام اسمیت عنوان می‌کند. او می‌گوید بین زارع و یا صنعتگری که برای امرار معاش خود و خانواده اش سعی بر این دارد که کالای خود را به بهترین قیمت در بازار به فروش رساند با طمع بی‌پایان کورپوریشن‌ها که امروز چرخ اقتصاد را به حرکت در می‌آورند از زمین تا آسمان فاصله است. به نظر کورتن این اقتصاد نه تنها آزاد نیست بلکه به شدیدترین وجهی توسط گروه کوچکی از کورپوریشن‌ها کنترل و هدایت می‌شود. به این ترتیب نخستین و پایه‌ای‌ترین اصل بازار آزاد که عدم کنترل بازار است در مدل اقتصادی نئولیبرال نقض گردیده است.

تنها دو شرکت “مونسانتو” (Monsanto) و “دوپونت” (Dupont) ۶۵ درصد تخم ذرت را در جهان در انحصار خود دارند. ۱۹ و ۷۵ درصد غذای انسانهای روی زمین را محصولات دانه‌ای (گندم، ذرت، سویا و غیره) تشکیل می‌دهد و ۹۰ درصد تجارت آنها را تنها سه شرکت “کارگیل” (Cargill)، “آرچر دنیلز میدلند” (Archer Daniels Midland) و “بانجی” (Bunge) در انحصار خود دارند. ۲۰ ظرف بیست سال گذشته چهار کمپانی توانسته‌اند ۸۲ درصد تجارت گوشت گوساله، ۵۷ درصد تجارت گوشت خوک و ۸۰ درصد تجارت سویا را به انحصار خود درآورند. ۲۱ با این اوصاف صحبت از اقتصاد بازار آزاد و رقابت آزاد و “بازار خود سازمان ده” نهایت ساده اندیشی است. نتیجه چنین تسلط قاهرانه‌ای بر تمامی شئون جامعه از زارع گرفته تا پروسه‌کننده و توزیع‌کننده و سوپرمارکت و مصرف‌کننده و حتی دولت سایه می‌افکند. “دیوید بونیور” (David Bonior) نماینده کنگره آمریکا در مخالفت با سیاستهای جهانی سازی اقتصاد آزاد می‌گوید: “از زمان تصویب قرارداد “نفتا” (NAFTA) بین آمریکا، مکزیک و کانادا و آزاد کردن مبادلات، صدها هزار آمریکایی شغل خود را بر اثر انتقال کارخانجات به مکزیک از دست داده‌اند. مکزیک چطور؟ دستمزدها ۱۰ درصد کاهش یافته است. این هدیه ایست برای کورپوریشن‌ها و رنجی است برای زحمتکشان.” ۲۲ در طرز تفکر بازار آزاد رشد اقتصادی بدون اینکه لحظه‌ای درنگ شود پدیده‌ای مطلوب شناخته می‌شود. رابرت کندی کوتاه مدتی پیش از آنکه در سال ۱۹۶۸ ترور شود به درستی گفت: “تولید ناخالص ملی نه نشان دهنده وضع سلامت کودکان ماست و نه نشانی از کیفیت آموزش و پرورش آنان



دارد و نه از شادیهای کودکانه و لذت آنان از زندگی خبر می دهد. نه از زیبایی اشعار ما خبر می دهد و نه از استحکام پیوند های زناشویی در جامعه ما. تولید ناخالص ملی عنصریست بی تفاوت به وضعیت کارگران در کارخانه ها و امنیت مردم در خیابان شهرها. نه عشق ما و نه تعهد ما را به سربلندی کشورمان گزارش می کند. از همه چیز سخن می گوید الا آنچه که برای زیستن انسانها ارزش به شمار می رود.”

واقعیت اینست که ارتباط بین افزایش تولید و خوشبختی مردم یک جامعه یک امر واقعی نبوده و بیشتر به یک اعتقاد ایدئولوژیک لیبرالیستی نزدیک است. از قضا رشد می تواند نه تنها عامل بهروزی یک جامعه نگردد بلکه در غیاب عدالت اجتماعی و آرمان های پیشرو در صحنه های اقتصادی و سیاسی به بروز درگیری و خسونت منجر گردد.

معنای آنچه که گفته می شود این نیست که رشد اقتصادی مطلوب نیست بلکه مهم است که بدانیم تنها تکیه زدن به آمار رشد اقتصادی و افزایش تولید نشان سلامت و شادکامی و رضایت یک جامعه نیست. جوزف ستیگ لیتس در مورد فاجعه گلوبالیزیشن چنین می نویسد: ۲۳ “فرض کنید که زارع فقیری در آفریقا هستید که با مشقت غذای روزانه خود را از زمینی که بر آن کشاورزی می کنید تامین می کنید. با آنکه چیزی از گلوبالیزیشن نشنیده اید ولی اثرات آن دامن شما را گرفته است. پنبه ای را می فروشید که توسط کارگری در جزایر موریس به پیراهنی تبدیل می شود که طرح آنرا ایتالیائی ها داده اند و نهایتاً یک شیک پوش پارسی آن را برتن می کند. قیمتی که شما پنبه خود را می فروشید فوق العاده پائین است. چرا؟ چون آمریکا همه ساله ۴ میلیارد دلار به ۲۵۰۰۰ پنبه کار خود سوبسید می دهد. مقدار سوبسیدی که دولت آمریکا می دهد حتی از ارزش خود پنبه نیز بیشتر است. حالا فکر می کنید بهتر است گاوی بخرید و از محل فروش شیر آن کسری زندگی تان را تامین کنید ولی این نیز جواب نمی دهد. آمریکا و اروپا بازای هر گاو روزانه ۲ دلار سوبسید پرداخت می کنند یعنی حتی از درآمد روزانه شما و همسایگان نیز بیشتر. با خود می گوئید چقدر زندگی خوب بود اگر همان طور که از گاوهای اروپائی پذیرائی می شد از ما نیز می شد.”

واضح است که چرا کشاورز آفریقائی نمی تواند با محصولات آمریکا و اروپا رقابت کند. در حالیکه ۲ میلیارد زارع در جهان با درآمدی کمتر از ۲ دلار در روز زندگی می کنند سوبسید هر گاو در اروپا و آمریکا ۲ دلار در روز است. مردم گرسنه و بیکار کشورهای بیسیارهایی که سیاستهای نئولیبرالی اقتصادی و اشنگتن در آن اعمال می شود حق دارند که خشمگین شوند! آنها نه تنها به بردگان کورپوریشنها تبدیل می گردند بلکه فرهنگشان نیز از دستبرد این مهاجم مصون نمی ماند. آنها نه

تنها زندگی پر زرق و برق آمریکایی را با تقلای جانکاه خود برای زنده ماندن مقایسه می کنند بلکه شاهد فساد دولتهای محلی و نخبگان حکومتی خود نیز هستند که مملکت و مردم خود را یکجا به کورپوریشنهای می فروشند. فقر و اختلاف طبقاتی بر اثر زلزله گلوبالیزیشن چون شکافی عمیق در جامعه جهانی دهان باز می کند. در این میان اما سازمانهای بین المللی در خدمت چه اهدافی مشغول بکارند؟ ساموئل هانتینگتون می گوید: ۲۴ “از طریق صندوق بین المللی پول و سازمانهای بین المللی دیگر غرب به منافع خود دست خواهد یافت و خواست خود را به ملل دیگر تحمیل خواهد کرد.” و برژینسکی قدمی فراتر رفته و سازمان های مزبور را بخشی از دولت ایالات متحده می بیند. او می نویسد “... شبکه سازمانهای تخصصی جهانی علی الخصوص سازمانهای مالی و فایننس بین المللی باید بخشی از سیستم آمریکا تلقی گردند. ظاهراً بنظر می رسد که IMF و بانک جهانی منافع جهان را نمایندگی می کنند .... اما در واقع آنها بطور قاطع تحت تسلط آمریکا هستند.” اسناد [۱] سازمان ملل بر این ادعا پای می فشرند که “توسعه ای که منجر به ادامه نابرابری های امروز شود نه قابل دوام است و نه ارزش دارد که دوام یابد.” ۲۶